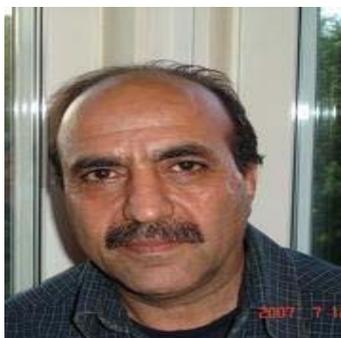




زن در اسلام و قرآن محمد بابک - حکمت



مقدمه: قبل از پرداختن به آیات خدای محمد در قرآن راجع به زن، کنیز و مملوک، به بررسی مختصری از تاریخچه وضعیت عمومی زنان در کشورهای باستانی و قبل از اسلام می پردازیم. (این مطالب از کتابهای محققینی چون گزنفون، ویل دورانت، دیاکونوف، راوندی و... اقتباس شده است.)
در بابل قدیم: وظایف
صفحه ۳

حیات در جهان

استیفن هاوکینگ

صفحه ۱۲

ندارند و ضد حقایق و واقعیات هستند. اما قبل از هر چیز، باید اذعان کنیم که آری، ما نه به خدا و نه به روز قیامت عقیده ای نداریم. این درست است که ما مردم را تشویق می کنیم که حرف و حکم و فتوای هیچ مرجع دینی را قبول نکنند و خودشان آزادانه فکر کنند و با اراده خود تصمیم بگیرند. این هم درست است که بی خدایان معتقدند که ما به ازای اخلاقی اعمال ما انسانها باید در همین دنیا و زندگی روزمره و نه در روز قیامت و زندگی پس از مرگ، ارزیابی و قضاوت بشوند. آری، ما بی خدایان به این "جرم" ها اعتراف می کنیم و همین نوع جرم هاست که تمایز قاطع هویتی ما را با ادیان و رهبران آنها نشان می دهند. در واقع، ما به ارتکاب این "جرائم" افتخار می کنیم. بگذارید به چند نوع از این اسطوره ها و اتهامات

آته ایسم: اسطوره ها و اتهامات



اعظم کم گویان

حاکم ستمگر واتیکان! مایکل کارمیچل

صفحه ۵

زن و شرق پشت چادر - نگاهی به درون بایگانی اسلام اسلاوی ژبیک

صفحه ۸



پاپ ها، آیت الله ها، خاخام ها و خدا پرستان پرو پا قرص ادعا می کنند که آته ایست ها چون به خدا عقیده ندارند به همه ارزشها و دستاوردهای خوب و شریف حمله می کنند؛ توطئه می کنند. به بی خدایان اتهامات ریز و درشتی می زنند از جمله اینکه بی اخلاق هستند؛ از نظر جنسی فاسدند؛ می خواهند ادیان را غیر قانونی کنند و بطور خلاصه می کوشند از آته ایستها شیطان بسازند.

این اتهامات و اسطوره هایی که در باره آته ایستها رواج داده می شوند هیچگونه پایه ای در واقعیات و هیچ ربطی به حقایق

چرا مسلمان نیستیم!؟

صفحه ۶

برای مذهبیون زمان ایستاده است

صفحه ۷

دست مذهب از زندگی مردم کوتاه!

→
نگاهی بیندازیم:

اولین اسطوره: آته ایسم یک نگم یکپارچه و یکدست است!

معمولا تلاش می کنند که آته ایسم را مانند یک سیستم دینی و دگماتیک جلوه دهند، اما در بی خدایی هیچ مرجع و مرکزی وجود ندارد. برخلاف ادیان و مقامات دینی، کسی افکار آته ایستی را به مغز کسی فرو نمی کند و دیگری را بعنوان پیرو و دنباله رو جلب نمی کند. انسانها با آگاهی و تصمیم آزادانه خود، باور به خدا و روز قیامت را کنار می گذارند. آته ایسم یک دکترین و یا نظریه فتوا مانند نیست که یک مرجع بالادست آن را برای پیروان صادر کرده باشد. بی خدایی روشی مثبت، عقلایی، واقع بینانه و باز در برخورد به زندگی است و نه یک سیستم اعتقادی دگماتیک و یکپارچه. خوشبختانه و در نهایت مسرت، ما نه اعتقادات ماورا طبیعه؛ نه احکام آسمانی؛ نه متون مقدس و رسم و آئین شرعی؛ نه آیت الله مجتهد و اسقف و خاخام؛ نه سلسله مراتب؛ نه روزه و افطار و نماز؛ و نه قربانی و زیارت و غسل تعمید داریم.

اسطوره دوم: بی خدایان بی اخلاقند!

این اسطوره بر این اساس است که اخلاق، از مذهب و خدا ناشی می شود، پس بی خدایان که اعتقادی به ادیان و وجود خدا ندارند، بی اخلاق هستند. ما به این ادعا و اسطوره فقط در حیطة نظری پاسخ می دهیم چون هر انسانی که با چشم باز و عقل و اراده به واقعیتهای زندگی انسان تحت اسارت ادیان رسمی در دو هزار سال گذشته نگاه کند، بخوبی می بیند که ادیان چیزی جز یک بی اخلاقی عظیم نیستند و تا چه اندازه ضد اصول اخلاقی و علم اخلاق هستند. اما در عرصه نظری، سیستم اخلاقی و انسانی آته ایستی حداقل هزار سال قبل از ظهور مسیحیت یعنی از سه هزار سال

قبل مستقل از ادیان و ترندهای خدابپرستانه تک خدایی وجود داشته است. از جمله می توان از فلاسفه ماتریالیست هند (کوکایاتا)، در چین و در یونان و روم از اپیکور، شکاکيون و فلاسفه کلاسیک نام برد. علاوه بر این، اخلاق شریف انسانی در تمامی فرهنگهای جهان موجودند. اصول اخلاقی انسانی و مشابه هم در قسمتهای مختلف جهان مستقل از ادیان، تحول و تکامل یافته اند، و در مقایسه با همه اینها، حتی ذره ای از اصول اخلاقی و علم اخلاق نه در انجیل و نه در "ده فرمان" موسی و نه در تورات و نه در قرآن پیدا نمی شوند. اگر امروزه سران و مراجع دینی می توانند ادعا کنند که از اخلاق بهره ای برده اند فقط و فقط به این دلیل است که ادیان، تحت تاثیر ارزشهای انسانی و تحول جوامع بشری و زیر فشار جنبشهای پیشرو اجتماعی، تغییرات جزئی و میکروسکوپی کرده اند. در غیر این صورت، آیا می توانید جز آزار مخالفین و بریدن سر مشرکین، دفاع از برده داری، کتک زدن زنان، زن ستیزی و وحشیگری نسبت به کنیزان، مجازاتهای وحشیانه برای سکس "غیر مجاز" در تورات و انجیل و قرآن چیز دیگری پیدا کنید؟

ادیان در کلیت خود چه در حیطة نظری و چه در عمل سراپا بی اخلاقی، فساد و جنایت نسبت به نسلهای مختلف بشری در طول تاریخ بوده اند. آته ایستها معتقدند که اخلاق و معنویات از انسانیت و زندگی مادی انسانها ناشی می شوند و نه از خدا و قدرت ماورا طبیعت. این ارزشهای انسانی ماست که مبنای حقوق و مسئولیتهای ما و حرمت ما بعنوان انسان را شکل می دهند و می سازند. ما معتقدیم که هدف اخلاقیات این است که بهترین ها را برای مردم بیابورند طوری که همه مردم بتوانند سالم ترین و شکوفاترین زندگی را داشته باشند. این هم نه از یک مرجع آسمانی و الهی و احکام دینی، بلکه فقط از طبیعت انسانی و جهان مادی حاصل می شود. اینکه باید همونوع خود را دوست داشت؛ به کسی آزار نرساند؛ حرمت دیگران را حفظ کرد؛ آدمکشی و دزدی نکرد؛ بخشنده و صدیق و شریف بود؛ خصوصیات و اعمالی هستند که از طبیعت انسانی سرچشمه می گیرند و نه از احکام خدایانی که دروغین هستند و جز تباه و تلف کردن زندگی انسانها خاصیت دیگری ندارند.

ما بی خدایان معتقدیم که مشکلات و مسایل زندگی انسانی را افراد به تنهایی نمی توانند حل کنند بلکه این مشکلات باید با تشریک مساعی، خلاقیت و درک و تعاون همه انسانها حل شوند. برعکس خدابپرستی و ادیان که معتقدند کلید حل همه مسائل رو کردن به ذات باریتعالی و پروردگار غدار است. به همین دلیل زندگی و فعالیت ما بی خدایان به اشاعه و تقویت ارزشهای انسانی، تفاهم بین انسانها و پیشرفت انسان منجر می شود. ما آته ایستها بر اهمیت اراده و تصمیم گیری افراد در مورد اینکه زندگیشان را چطور پیش ببرند و چه تصمیماتی بگیرند، تا جایی که به حقوق و آزادیهای دیگران لطمه نزنند، کاملاً تاکید می کنیم. برخلاف دینداران پرو پا قرص، ما بی خدایان معتقدیم که زندگی انسان بدون خدا، از هدف و معنای کاملاً انسانی برخوردار می شود و دین، ما انسانها را از یک زندگی مفید و سرشار از معنویات دور می کند.

اسطوره سوم: آته ایست ها می خواهند دین را غیر قانونی کنند!

بی خدایان به آزادی مذهب و آزادی از دین معتقدیم. ما به آزادی انسانها از دست دین عقیده داریم و بر این باوریم که این آزادی زمانی متحقق می شود که در یک جامعه باز مردم حق انتخاب داشته باشند و بتوانند عملکرد ادیان را با چشم و گوش باز ببینند و همچنین اهداف و اعتقادات و روش زندگی آته ایستها و عملکردهای آنها را تجربه و ارزیابی کنند. ما آته ایستها از هر زمان و مکان مناسبی برای افشای دروغین و مضحک بودن ادیان استفاده می کنیم. ما مذهب را

همانطور که هست یعنی بی پایه و افشا می کنیم. بخصوص که گوئی انتقاد به همه افکار و ایدئولوژی ها مجاز و آزاد است به جز انتقاد از ادیان. چرا؟ چون ادیان و معتقدین پرو پا قرص آنها این ایده را در ذهن عموم فرو کرده اند که دین باید بطور ویژه از انتقاد و تردید و هزل مبرا باشد. هیچ مبنای عقلانی برای مستثنا کردن ادیان و دگم های مذهبی از انتقاد وجود ندارد. برعکس، از آنجا که دین مانند اختاپوس ریشه دوانده، ما برای افشا و تضعیف آن باید از همه تاکتیک های ممکن و موجود از جمله انتقادات راسخ و محکم استفاده کنیم. مذهب نباید از انتقاد و روشنگری مصون بماند. ما به مبارزه روشنگرانه فکری و فرهنگی با ادیان و خدابپرستی معتقدیم. ما بر این باوریم که فکر و اندیشه خدا پرستانه فقط در چنین فضایی به عقب رانده می شوند و نه با زور و تهدید و فشار و غیر قانونی کردن. کاری که همه ادیان و مراجع دینی در طول زندگی و تاریخ بشر آنقدر آن را نسبت به ناراضیان و آزاد اندیشان و لامذهبان انجام داده اند که هنوز هم نمی توانند دستهای خونین شان را از این جنایات پاک کنند و بسیاری از آنها هنوز هم مشغول ارتکاب این جنایات ضد بشری هستند. آزادی اعتقاد به مذهب، و آزادی از مذهب و لامذهبی شرط وجود یک جامعه سالم است. اصولی که ادیان آن را با قساوت قلب بی نظیری پایمال کرده اند و آته ایستها مصرانه، شرافتمندانه و با پایبندی به اخلاق انسانی از آن دفاع کرده اند.

**بی خدایان را
تکثیر و پخش
کنید!**

از صفحه ۱

با وی متداول و مجاز بود، در نزد بعضی از اعراب زن مثل سایر ترکه میت به وارث او منتقل میشد، بعضی از اعراب مولود دختر خود را می‌کشتند.

آیات قرآنی و اسلام محمد در رابطه با زن :

سوره اعراف آیه 189 : اوست خدایی که شما را از نفس واحد آفرید و جفت او را از او آفرید تا موجب آرامش او شود. - سوره بقره آیه 220 : نکاح نکنید زنان مشرکه را تا وقتی که مشرکه ایمان آورند و هر آینه کنیز مومنه بهتر است از مشرکه و اگر چه خوش آید شما را و نه زن دهید مشرکان را تا وقتی که بگروند و هر آینه بنده مومن بهتر است. -

سوره بقره آیه 223 : زنان شما کشتزارند مر شما را پس بیابید کشتزار خود را از هر جا خواسته باشید و مقدم دارید برای خودتان. - سوره المومنون آیه 65 : و آنان که ایشانند مر عورتهاشان را نگاه دارندگان - مگر بر زوجهاشان یا آنچه را مالک شد دستهاشان پس بدرستی که ایشانند غیر ملامت کرده شدگان. - سوره نور آیه 2 و 4 : زن زناکار و مرد زنا کار پس بزنی هر یک از آن دو را صد تازیانه - و آنان که نسبت زنا دهند بزنان با عفت پس نیاورند چهار گواه پس بزنی ایشانرا هشتاد تازیانه و قبول نکنید مر ایشان را گواهی. - سوره احزاب آیه 35 : بدرستی که مردان گردن نهندگان و زنان گردن نهند و مردان شکبیا و زنان شکبیا و مردان با خضوع و زنان با خضوع و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده و مردان روزه دار و زنان روزه دار و مردان نگاهدارنده فرجهای خود و زنان نگاهدارنده و مردان یاد کنندگان خدا را بسیار و زنان یاد کننده، شمرده خدا مر ایشان را آمرزش و مزدی بزرگ - سوره احزاب آیه 73 : تا عذاب کند خدا مردان با نفاق و زنان با نفاق و مردان شرک آورنده را و زنان شرک آورنده را و توبه پذیرد خدا از مردان گرونده و زنان گرونده و باشد خدا آمرزنده مهربان. - سوره تکویر آیه 8 و 9 : و آنگاه که دختران زنده در گور کرده پرسیده شوند - که به کدام گناه کشته شده. -

سوره نساء آیه 3 : و اگر برترسید که عدل نورزید در یتیمان پس نکاح کنید آنچه را خوش آید شما را از زنان دو و سه و چهار پس اگر برترسید که عدالت نورزید پس یکی یا آنچه را مالک باشد دستهاشان آن نزدیکتر است که میل نکنید. - آیه 29 : و آنکه استطاعت ندارد از شما بتوانگری که زنان آزاد ایمان دار بزنی خواهد پس از آنچه مالک شد دستهاشان از کنیزانتان که ایمان دارند و خدا دانانتر است به ایمانان بعضی تان از بعضی است پس بزنی بخواهید آنرا برخصت صاحبهاشان. - آیه 38 :

مردان کارکناران فرمان روایند بر زنان بآنچه فزونی داده خدا بعضی ایشان را بر بعضی و بآنچه انفاق کردند از اموالشان پس نیک زنان پرستارند و نگاه دارندگان خود را در وقت حاضر نبودن شوهر بنگاهداشت خدا و آن زنانی که میترسید از نافرمانی ایشان پس پند دهید آنها را و دوری کنید از آنها در خوابگاهها و بزنی ایشان را پس اگر فرمان برند شما را پس مجوئید بر ایشان راه آزاری بدرستی که خدا باشد برتر بزرگ. - همچنین آیات دیگری نیز در مورد برتری مردان بر زنان در مورد طلاق و نکاح، وظایف زنان، کارهایی که بر زنان ممنوع و حرام است، شهادت دادن زنان، منع قضاوت و غیره آمده که از ذکر آنها خودداری و مفهوم آن آیات و آیاتی که در بالا آمد و آنچه را که فقه اسلامی از قرآن در مورد زنان تفسیر نموده و جزو شریعت اسلامی میدانند در زیر می آوریم و بعد به بررسی آنها میپردازیم. مفهوم آیات قرآنی و نظر شریعت اسلام در باره زن و نقد و بررسی آنها:

(خلق زن در قرآن) : خدا از باقیمانده خمیره آدم، حوا را برای آسایش و آرامش و شرکت در زندگی آدم و بکار انداختن کارخانه آدم سازی خلق کرده، زن جزء اخیر و علت تامه کمال آفرینش است. و فقهای اسلام می گویند که خدا در قرآن گفته : برای فرزندان پسر آدم دخترانی چون مادرشان از جنس حوریه و جنیه آفریدیم و توالد و تناسل لزماً

زن بچه آوردن و پروردن، آب از چاه یا رودخانه آوردن، پختن، شستن، بافتن و تمیز کردن خانه بود. مرد میتوانست زن خود را به علل نازایی

، زنا، ناسازگاری و بد اداره کردن خانه طلاق دهد و تنها کاری که بلید میکرد این بود که جهیزیه زن را به وی بازگرداند و به او بگوید (تو زن من نیستی)، ولی زن چنین حقی نداشت. اگر زنی می توانست ثابت کند که نسبت به شوهرش وفادار بوده و شوهر در حق وی سختی روا داشته، طلاق نمی گرفت ولی عملاً حق داشت جهیزیه خود را بردارد، خانه شوهر را ترک کند و به خانه پدر بازگردد.

در آشور: اگر مردی زن خود را در رابطه جنسی با مرد دیگری دستگیر میکرد، حق کشتن او را داشت. مردان می توانستند تعدادی کنیز برای خود بعنوان معشوقه بگیرند، ولی زنان موظف بودند که کاملاً نسبت به شوهر خود وفادار باشند.

زن در حکومت هخامنشیان : در نخستین تمدن آریائی مردان تنها یک زن میگرفتند. اما پس از تشکیل حکومت هخامنشیان، در نتیجه تکامل طرز تولید و افزایش تولید اضافی و ظهور طبقات مختلف، تعدد زوجات در بین طبقات مرفه و ممتاز جامعه و بخصوص در بین سلاطین و شاهزادگان رواج یافت. زنان و کودکان در کارهای ساختمانی و تولیدی مثل مردان شرکت داشتند. ویل دوران نوشته - در زمان زرتشت، زنان منزلتی عالی داشتند، با کمال آزادی و با روئی گشاده در میان مردم رفت و آمد میکردند و صاحب ملک و زمین می شدند و در آن تصرفات مالکانه داشتند - پس از داریوش مقام زن مخصوصاً در میان طبقه ثروتمند تنزل پیدا کرد. زنان فقیر چون برای کار کردن ناچار از آمد و شد در میان مردم بودند آزادی خود را حفظ کردند. زنان بالای اجتماع جرأت نداشتند جز در تخت روان روپوش دار از خانه بیرون بیایند. زنان شوهر دار حق نداشتند هیچ مردی را، ولو پدر یا برادرشان باشد، ببینند. در نقشهائی که از ایران باستان برجای مانده هیچ صورتی از زن دیده نمی شود. کنیزکان آزادی بیشتری داشتند چه لازم بود از مهمانان خواجه خود پذیرایی کنند. در رساله اندرز آذر پاد مهر سپندان به نقل دینشاه آمده که - زن و فرزند خود را از تحصیل دانش و کسب هنر باز مدار تا غم و اندوه بر تو راه نیابد و در آینده پشیمان نشوی. در ایران باستان غیر از زنان وابسته به طبقه اشراف، سایر زنان از قید حجاب آزاد بودند.

قوانین بابلیان در دوره داریوش : مرد فقط میتواند یک زن داشته باشد ولی اگر زن نازا باشد می توان زن غیر عقدی داشت. ازدواج بی قرارداد قانونی نیست. اگر آزاد با کنیزی ازدواج کند، آن کنیز مقام آزاد را می یابد. اگر شوهر زنش را طلاق دهد باید جهیزیه او را رد کند و یک سهم پسری از مال خود را به او ببخشد ولی اگر زن نازاست فقط جهیزیه به او بر میگردد. در مورد خیانت زن، شوهرش او را اخراج یا برده می کند. زن میتواند اموالش را خودش اداره کند، اجاره دهد، جهیزیه خود را پس بگیرد، مال خود را ببخشد، تجارت کند، در زمره روحانیون در آید. دخترانی که جهیزیه گرفته اند از ارث محرومند ولی آنها که جهیز نداشتند در ارث بردن با پسران مساویند.

در انجیل مسیح آمده است : اما من میخواهم شما بدانید که سر هر مرد مسیح است و سر زن، مرد و سر مسیح خداست. - زیرا که مرد از زن نیست بلکه زن از مرد است، مرد به جهت زن آفریده نشده بلکه زن برای مرد، زن را اجازه نمیدهم که تعلیم گیرد و یل بر شوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند. زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حوا، و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورد و در تقصیر گرفتار شد. ای زنان شوهران خود را اطاعت کنید چنانکه خداوند را، زیرا شوهر زن، سر زن است.

وضعیت زن در اعراب جاهلیت : زن در جامعه عرب استقلال و شخصیت نداشت، جزء امیلمک مرد بشمار می رفت و هرگونه رفتاری

دهد و نا فرمانی نکند .

چنانکه دیدیم برتری و تقدیمی که زن به مرد دارد در مورد امور اجتماعی و سیاسی و حقوقی و فرهنگی و اقتصادی نمی باشد ، بلکه از نوعی است که یک کودک را می توان در خوردن و خوابیدن و غیره به بزرگتر هابرتی داد، تنها در همین حد پایین و کودکانه است ! (مساوات زن و مرد در قرآن و اسلام): مساوات زن و مرد در اسلام را فقط میتوان در قسمت عبادات و بندگی خدا و به اصطلاح در آموزش و اجر و عذاب آنها در آخرت دید . بطوریکه در سوره احزاب آیه 35 و 73 آمده : در قسمت عبادات و بندگی زن در کنار مرد می باشد یعنی

در گردن نهادن و ایمان به خدا ، در شکیبائی ، در خضوع ، در صدقه دادن ، در روزه گرفتن ، در نگهداری فرجهای خود و در یاد کردن خدا . و همچنین است مساواتشان در عذاب نفاق و شرک .

بررسی : روشن است که از دید قرآن و اسلام زن از نظر حقوق اجتماعی و سیاسی و غیره هیچگاه برابری با مرد ندارد و فقط برابریشان در عبادت و بندگی و اجر و پاداش و عذاب اخروی ، آنهم در آن دنیاست ! واقعا که عجب مساواتی دارند !

(قوانین اسلامی و نظرات قرآن در باره زن): زن از نظر اسلام یک کارخانه آدم سازی است که باید نخست در مراقبت از مرد شایسته باشد تا بعد هم بتواند مادر شایسته ای باشد . بله کارخانه ایست که در قرآن همچون کشتزار مردان از آن یاد شده ، اسلام برای زن جنگ را واجب نکرده ، اگر زنی مرتد شد کشتن او واجب نیست بخلاف مرد مرتد که باید او را کشت ، شرکت دادن زنان در امور مهم اجتماعی با دیانت اسلام مخالف است ، اسلام زن را ناقص العقل میداند، زن از پرداخت جزیه و دیه عاقله معاف است ، بر زن قسامه و سوگند در باره قتل واجب نیست ، نفقه زن را اسلام بعهده شوهر قرار داده ، امامت و پیشوائی و زعامت و راهنمایی و رهبری نیز در حدود اختیارات زن نیست . در اسلام زن برای قضاوت و حکومت منع شده ، در قرآن یکی از چیزهاییکه عظیم شمرده شده کید و مکر زن است ، اسلام به مقام مادری زن ارج نهاده ، اسلام دختران را از کشتن و زنده بگور شدن نجات داده ! و البته ناگفته نماند که در اسلام زن آزاد است که کنیز و غلام بخرد !!

بررسی : بطوریکه دیدیم زن در اسلام از بسیاری حقوق اجتماعی و سیاسی محروم است ، اسلام زن را در اجتماع قانونی و حقوقی خانه نشین کرده و با مقام مادری زنان را در خانه شوهر ، شریک زندگی مرد قرار داده . این زن که ناقص العقل و در مرتبه دوم قرار دارد نباید در اموری چون قضاوت و حکومت و مقامات اجتماعی شرکت داشته باشد و باید در خانه بماند و بچه داری و خانه داری کند ، البته خرجی اش بعهده شوهر است ! چه لطفی به این زن شده که با این شرایطی که دارد لااقل مجبور به خرجی دادن به شوهر نشده است !

قوانینی که در اسلام راجع به زن آمده در همان زمان محمد ارتجاعی و غیر انسانی بوده چه رسد به این زمان ، بطور مثال یاد آوری می کنیم : برتری مرد به زن ، قانون تعدد زوجات برای مردان ، قوانین عقد و صیغه و طلاق ، ازدواج دختر 9 ساله با مردان میانسال و بیش از پنجاه سال ، قوانین ارث و شهادت و حضانت کودکان و قصاص و سنگسار و... ، اینکه مرد میتواند زن خود را بزند و..

و اما در اینجا آقایان روشنفکر اسلامی همه این بیحقوقی ها و قوانین ضد زن و ضد بشری را نادیده گرفته و انگشت میگذارند بر اینکه محمد و اسلام و قرآن دختران را از زنده به گور شدن و کشتن نجات داده است ، او لا اگر این زنده بگور کردن دختران در بین همه شایع و متداول بوده چگونه نسل اعراب منقرض نشده ؟ در ثانی مگر فقط محمد با این امر مخالف بوده ؟ یعنی هیچ کس دیگر در باره نکشتن دختر(در بین عده ای معدود) روشنگری نمی کرده ؟ و از همه اینها گذشته مگر در تمامی جهان این امر انجام میشده ؟ دین اسلام که به ←

فرزندان طبقه دوم آنها شروع شده و دختر عموها با پسر عموها عقد بستند . و روایت شده از امام باقر و صادق شیعیان در بحار مجلسی که : هر زن خوشروی و خوشبوی و خوش سیرت باشد ، نسبش ب مادر حوریه میرسد و هر زن بدخوی و بد بوی و بد روی و بد نفس باشد نسبش ب مادر جنبه میرسد . جالب است بدانید که برخی فقها گفته اند : حوا مادر بزرگ همه بشر و شاخص تربیت و تعلیم در نشو و نمای فرزندان بود ، او مادر نمونه بود و بیش از 500 پانصد فرزند آورد و همه را بترتیب تعلیم مکتب آسمانی داد و بکمال رساند !.

بررسی : در مورد خلق آدم و حوا از گل و... میگذریم ، کودکانه و غیر علمی بودن این داستان را قبلا در بحث تکامل روشن کرده ایم . اما باید در اینجا توجه کنیم که در قرآن و اسلام حتی از نظر به اصطلاح آفرینش انسانها ، زن در درجه دوم قرار دارد و از همینجاست که درجه دوم بودن و مقام پایین تر داشتن از مرد برای زن یک اصل است . زنی که خدا او را برای آرامش خاطر و آسودگی خیال مرد درجه اول آفریده . در مورد ازدواج به اصطلاح فرزندان حوا با حوریه و جنبه ، به علت بسیار مزخرف بودن آن می گذریم و نکته دیگر اینکه خدای داناو توانای قرآن محمد هیچ خبری از اجتماعات اولیه بشری و انواع ازدواج در پیش از تاریخ و اوائل تاریخ بشری نداشته و مسلمین هم بدین خاطر میخواهند ثابت کنند که حتی از شروع زندگی به اصطلاح فرزندان آدم و حوا ازدواج بین برادر و خواهر نبوده و اخلاقی و شرعی بوده و آنها حرام زاده نبوده اند !

(تقدم مرد بر زن در قرآن و اسلام) : مردان بر زنان قیومت دارند و برتری داده شده اند ، مردان کار گذار و فرمانروایند بر زنان ، زنان برای مردان همچون کشتزارند ، مرد میتواند در یک زمان چهار زن و تعدادی کنیز غیر عقدی داشته باشد ، مرد باید اجازه بیرون رفتن زن از خانه را بدهد ، زن باید خود را برای هر لذتی که مرد می خواهد تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلو گیری نکند ، دختری که به حد بلوغ رسیده اگر بخواهد شوهر کند واجب است از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد ، مرد میتواند زن خود را طلاق دهد حتی بدون اینکه زن را آگاه کند ، مرد میتواند زن را قبل از عقد کردن ببیند (و بقول روایتی که در کافی از ابی عبدالله آمده : باید ببیند که چه چیزی میخرد و مالش را برای چه میدهد!) ، شریعت اسلامی تسلط مرد بر زن را مسلم شناخته : مرد خود را مالک زن میداند ، مرد در ارث و شهادت دادن دو برابر زن حقوق دارد ، مرد قوی و زن ضعیف است ، مرد حاکم و زن رعیت است ، مرد آقا و زن تابع است ، مرد اجازه دارد زن خود را بزند ، زن از نظر عقل در درجه پس از مرد قرار دارد ، بعلت ضعف مدارک و مشاعر زن طلاق به مرد سپرده شده ، قرآن و اسلام تعدد زوجات را برای مردان تصویب نموده ، باید در امور مالی و قضایی و حقوقی بجای یک مرد دو زن شهادت دهند

بررسی : آنچه در بالا آمد بخوبی برتری مرد بر زن در اسلام و قرآن را روشن میکند ، این برتری مردان بر زنان آنقدر آشکار است که به هیچ صورتی نمی توان آنرا تأویل و توجیه کرد و مترقی جلوه داد میبینیم که چگونه حکومت مردان و مردسالاری بر سر زنان حاکم است و زنان انسانهای درجه دوم و زیر دست مردان و بردگان خانگی محسوب می شوند و اصلا اثری از مساوات و برابری حقوق سیاسی و اجتماعی بین زنان و مردان بچشم نمیخورد !

(تقدم زن بر مرد در قرآن و اسلام) : ببینیم در اسلام و قرآن زن چگونه برتری هائی نسبت به مرد دارد : زن تقدم بر مرد دارد و آن از جنبه اخلاقی و احساسات تند و رقیق اوست که چون شدید التاثر است و زود رنج باید او را مقدم داشت در خوردن و لباس پوشیدن و مسکن دادن و خوابیدن و موجبات رفاه و آسایش فراهم نمودن زن مقدم بر مرد است . البته اینها در صورتی است که زن وظایفش را نسبت به شوهر انجام

واتیکان و جوزف راتزینگر عضو سابق جوانان هیتلری شناخته شده است.

راتزینگر قبل از رسیدن به مقام پاپی، رهبری یک جنبش جلی، معروف به «روتوایلر، خدا» «روتوایلرنوعی سگ بزرگ جثه و درنده و خطرناک) را به عهده داشت، راتزینگر نطق‌هایی اسلاموفوبیک و بودیستوفوبیک ایراد کرد و رهبران الهیات اصلاح طلب را در دوره متلاشی کردن الاهیات رهایی بخش تکفیر کرد و بر جنایات جنسی هزاران هزار کشیش کاتولیک سرپوش گذاشت. اعمال کلیسای راتزینگر حاکی از آن است که او در صدد ایجاد فرمی عمیق در کلیسای رومن-کاتولیک جهت بازگرداندن آن به دوران حکومت توتالیتاری مطلق قرون وسطی است. در صورتی که سلفش علیه جنگ عراق بیانیه های صریح ایراد کرد، او نه تنها چنین کاری نکرد بلکه بدتر در دوره انتخابات ریاست جمهوری آمریکا زمانیکه راتزینگر هنوز یک

کار دینال بود در نامه ای ستیزه جویانه به اسقف‌های آمریکایی کسانی را که به رقیب بوش سناتور جان کری رای داده بودند تهدید به تکفیر نمود یا این عمل راتزینگر تبدیل به یکی از مشتاقان خویرسرجنگ‌های آشکار اسلاموفوبیک بوش شد. این پاپ سوابق خوبی در انگیزش جنگ علیه مردم مسلمان داشته است. تاریخاً، بیانات سیاست زده بندیکت باعث برانگیختن جنگ بین غرب مسیحی و خاور میانه مسلمان بوده است. نه قبلاً و نه زمانی که تخت پاپی را تقبل کرد، بندیکت هیچ عمل با ارزشی برای رشد تفاهم در بین مذاهب اصلی انجام نداده است. به خاطر تنها این یک دلیل بندیکت یک پاپ ناموفق و رشک‌سته است. برای دلایل دیگر، مخصوصاً تعصبات شخصی و سلاطین لجوجانه اش در پیشداوری های سیاسی، امامت و پاپیت بندیکت مانند فاجعه ای برای رومن کاتولیسم در خاطره ها ثبت خواهد شد. در عالیترین ادبیات مسیحی دوران قرون وسطی "کمدی الهی" دانته آلیگری، شجاعانه به خیانتها و دسایس سیاسی پاپیت در قرن چهاردهم حمله میبرد. هفت قرن بعد وضعیت تغییری نکرده است. پاپیت در دست افراط‌گرایان سیاسی نئوکنسرواتیو است، که احکام خود را مانند همان حکام مستبد و ظالم مذهبی میبینند. شکی کمی هست که جهان برای خود خواهی های ظالمانه اش متحمل خساراتی بشدت سنگین نشود.

ساکنین را همگی از بین برد، که همان قتل و عام است. به استناد نویسنده های تورات، خداوند اسرائیل به بنی اسرائیل امر کرد که مرتکب قتل عام، با قتل کام کردن هیتیتس ها، آموریها، کنعانیها، هیویتس ها، و جیبوتیسها شوند. توده عظیمی از اقوام مختلف انسانی که برابر است با جمعیت امروزی ساکن خاور میانه که در سوریه، فلسطین، لبنان، اردن و عراق و ترکیه کنونی قرار دارند. در آخرین کتاب انجیل مسیحی، الهامات بعد از خلسه سنت جان مقدس، آمده است که مسیح بر میگردد تا ساکنین زمین را قتل عام کند. مردان، زنان، کودکان، حیوانات و گیاهان به لرزه میافتند، منفرج میشوند، از هم دریده و پاره گردیده و در یک هولوکاست جهانی با آتش سوخته و خاکستر گشته و هر اثری از حیات را بر روی سیاره ما ریشه کن میکند.

پاپ کنونی تنها پاپی نیست که در مقام محرک جنگ علیه پیروان مذاهب دیگر ظاهر شده است، جنگ‌های صلیبی یورشهای پاپی علیه یهودیان و مسلمانان بودند، ساکنین یهودی ایالت آلمانی اروپا اولین قربانیان نخستین جنگ‌های صلیبی بودند. خطوط طولانی زخم زبانهای پاپی راه رابرای نازی ها در قتل عام یهودیان در همان ایالت یهودی ستیز اروپا هموار نمود. در قرن نوزدهم پاپ لئوی سیزدهم صریحاً اعلام کرد. مجازات مرگ ابزاری لازم و موثر برای کلیسا جهت رسیدن به اهدافش می باشد، زمانیکه متمرکین و مزاحمین بر علیه نظم و یکپارچگی کلیسایی، عمل می کنند. مخصوصاً برای مرتدین لجوج و خیره سر و سردسته هایشان. این مجازات زمانی که اخلال در دستورات کلیسا دیگران را وادار به نوعی از ارتکاب جرم میکند نباید محدود شود. هنگامی که انحراف یکی و یا تعدادی محاسبه شده است که نزدیک به از بین بردن کسانی و یا فرزندانش است، از بین بردن این اشخاص وظیفه ای موثر است و در چنین شرایطی که درمان و راه حلی دیگر برای حمایت از امت موجود نیست میتواند و باید به زندگی این نوع آدم شریرو تبه‌کار پایان داد.

بیانیه پاپ لئوی سیزدهم فراخوانی خشن و رسوا است برای قتل و عام یهودیها، مسلمانان و بی دینان. که چندان هم ارزشی نداشته تا جایی که گرویدنها از مسیحیت به اسلام و بودیسم تبدیل به مومننومی در سرتاسر جهان گشته است، پدیده ای که بخوبی برای ناخدایان ارشد

چرا مسلمان نیستیم؟!

چون می خواهم انسان باشم
انسان بمانم
انسانی زندگی کنم
انسانگونه بیاندیشم
... و انسانیت را پاس بدارم.
مسلمان نیستیم!

زیرا:

اسلام دین «انسان زدائی» است.

به کارنامه این کسب و کار (دین اسلام) از "محمد" تا "خمینی" نگاه کنید!

گفتار، کردار و بینش سردمداران این نیرنگدین از "محمد" تا

"خمینی" گواهی می دهند که آموزه های اسلام،

"انسان خدائی" را به "انسان زدائی" بدل می کند!

من انسانم و آرمانم رهائی از این دین. مردم فریب

ریائی

مزدک کاسپین

اسلامی بر او تحمیل کرده سکوت کرد و فقط هدف را بر است؟ آیا جمهوری اسلامی حاصل روی مبارزه با جمهوری اسلامی همین ذهنهای فریز شده نیست؟ آیا گذاشتن و آن وقت انتظار داشت از بدون روشنگری در مورد اسلام دامن زنی که شله زرد تقدیم روح می توان امیدوار بود که در آینده حسین می کند، ناگهان فرزندی هرگز دچار چنین طاعونی دنیا عرضه شود که به همسایه خواهیم شد؟ یهودی خود به اندازه عموی شیعه به نگر من مبارزه با جمهوری خود عشق می ورزد؟ آیا ذهن اسلامی و مبارزه با اسلام باید در فریز شده می تواند درست تصمیم کنار هم باشد. تا مردم به ماهیت بگیرد که ما کاری به انجام واقعی دین پی نبرند، فکر ایران مغزش نداشته باشیم و فقط به فکر آباد توهمی بیش نخواهد بود. دردهایی باشیم که جمهوری



برای مذهب یون زمان ایستاده است

پارمیس سعدی

در هزاران سال پیش هر مرده ای مقام خدایی می یافت و پدر خانواده در آتشی که در خانه برپا شده بود، طعام می ریخت تا مرده را شاد کند. یا سالی چند بار در قبرستان بر روی گورها غذا می گذاشتند. هنوز هم وقتی کسی می میرد، بر روی قبرش در مراسم چهلم و هفته و غیره، غذای مثل عدس پلو و حلوا می گذارند. از آن گذشته هنوز بعضی از مرده ها به مقام خدایی می رسند و برای بر طرف شدن مشکلاتشان به روح آن مرده نذر و نیاز می دهند، گوسفند قربانی می کنند، آش می پزند، شله زرد و پلوی نذری می پزند، تا روح آن مرده مشکلاتشان را بگشاید.

هنوز هم زن و فرزند اموال مرد حساب می شوند و در صورتی که دختر یا پسری به دست کسی کشته شود، پول خون او را به پدرش می دهند. در صورتی که پول خون هرگز نمی تواند ریشه جرایمی مثل قتل را در جامعه بخشکاند.

هنوز هم اگر از مذهب یون بپرسید چرا یک مرد تا 4 زن می تواند داشته باشد، اما زنان نمی توانند به جز یک شوهر داشته باشند، در پاسخ می گویند، چون اگر زن با مردان مختلفی باشد، معلوم نمی شود که فرزند او از کدام مرد است. هر چند که دیگر نیازی نیست فرزندی از پشت مرد خانواده باشد تا آتش را نگه دارد، اما زشتی زنا در نگر مذهب یون به همان لیلیست که هزاران سال پیش مذهب یون به خاطر حفظ آتش به آن معتقد بودند.

خلاصه به هر آیین مذهبی که نگاه کنید، می بینید که هنوز از نظر محتوی به قوانین سالهای نیاپرستی شباهت دارد، فقط از نظر ظاهری تفاوت کرده است. آتش جای خود را به الله یا یهوه یا روح القدس داده است. گویی که جویبار اندیشه ی مذهب یون یخ بسته است و توان رفتن به جلو ندارد. یکجا ایستاده اند.

حتی اگر به فکر تحولی باشند، آن را در چهارچوب دین می جویند. به زعم اینگونه افراد مثلاً یک فقیه می تواند خوش فکر باشد و دیگری بدفکر. غافل از اینکه کسی که در چهارچوب دین فکر می کند، هرگز صاحب اندیشه نیست که بخواهیم او را خوش فکر بنامیم. خیلی اشتباه است که ما فکر کنیم اسلام قوانینی است که به 1400 سال پیش تعلق دارد. خیلی اشتباه هست که فکر کنیم یک مسلمان به مراسم 1400 سال پیش دل بسته است. این آیینهای مذهبی بسیار کهن تر از هزار و چهارصد سال هستند. همه آیینهای مذهبی بن و ریشه ای بسیار کهن دارند که در ظاهر تغییر کرده اند، اما وقتی درون آنها را کنکاش می کنی و با تمدن مردم قدیم مقایسه می کنی، متوجه می شوی که زمان برای مذهب یون ایستاده است. (در این ارتباط می توانید به کتاب تمدن قدیم نوشته فوستل دوکولانژ، ترجمه نصرالله فلسفی مراجعه کنید)

برای انسانی که زنجیر مذهب را پاره کرده است، دکتر سروش، مطهری، سانچی و کدیور، فرقی با مولایان منبر 5 تومانی قدیم ندارند. چون دینداری با پویایی سرسازش ندارد. اینها هرگز به فکر نجات انسان نبوده اند، بلکه تلاش برای نجات دین می کنند. در کلامی ساده تر هنوز یخهای ذهنشان آب نشده است. فقط به جای عبادت آتش، الله را برگزیده اند. البته برای فریب مردم سعی می کنند این عفریته را بزرگ کنند.

آیا با توجه به ماهیت ایستایی ذهن دینداران، می توان امیدوار بود که کسانی به اسم روشنفکری دینی بتوانند دین را با دنیای مدرن وفق بدهند؟ اصلاً دین به خاطر ماهیت ایستایی خویش می تواند با دنیای مدرن سازگار باشد؟

شخصی می گفت شما شمشیر را از رو بسته اید و با صحبت در مورد اسلام با عواطف مردم بازی می کنید. آیا می توان در مورد اسلام

فکر می کنید اندیشه یک مسلمان یا یک یهودی یا یک مسیحی ارتودکس چقدر با اندیشه انسانی که در 6 هزار سال پیش زندگی می کرده است، تفاوت دارد؟ آیا می دانید اسلام که به قول مسلمین پیشرفته ترین دین است و به خاطر بلوغ فکری بشر بی نیاز به دین دیگری است، چقدر با یهودیت، مسیحیت یا آتش پرستی و مرده پرستی تفاوت دارد؟

هزاران سال پیش وقتی مذهب در شکل بسیار ابتدائی نیاپرستی (پرستش روح مردگان) بود، مذهب برای تمام شئون زندگی انسانها تصمیم می گرفت. مردم برای شادی روح رفتگان آتشی روشن می کردند و پسر بزرگ خانواده مسئول بود که همیشه آتش را روشن نگه دارد تا روح مردگان راضی و خشنود باشد. البته خشنود کردن روح مردگان به این سبب بود که روح دست از آزار و اذیت بردارد. زیرا اگر مردگان از طعام و شرابی که به آتش می دادند بهره مند نمی شدند، بیم آن می رفت که به آزار زنده ها بپردازند. زنا امری ناپسند بود و با

مرگ مجازات می شد، چون نگهداری از آتش بعهد پسر بود و پسر حاصل از زنا از پشت مرد خانواده نبود تا پس از مرگ بتواند آتش را محافظت کند. محدوده ای که خانواده ها را از یکدیگر جدا می کرد، فقط به این دلیل بود که چشم بیگانگان به آتش خانه نیفتد. پدر که مسئول انجام امور مذهبی بود و در حقیقت، آینه تمام نمای مذهب خانوادگی بود، برای همه امور تصمیم می گرفت. چه پسر و چه دختر باید با اجازه او و با شخصی که او انتخاب می کرد، ازدواج می کردند. درست کردن

شراب، اقدام به جنگ، اقدام به صلح، ساخت شهر، همه و همه با انجام مراسمی مذهبی صورت می گرفت تا مبدا خدایان رنجیده خاطر گردند. فرزندان، همسران و بردگان همه از اموال پدر خانواده محسوب می شدند. چون پدر نگهدارنده آتش بود، تمام این امتیازات را دین خانوادگی به او اعطا می کرد. پس از مدتی خدایان مادی ظاهر شدند و باز هم چون سرطانی بر تمام شئون زندگی انسانها سایه افکندند. وقتی انسانها به انگیزه رویدادهایی چون زلزله و باران و طوفان و غیره پی بردند، باز هم مذهب را از سرزمین ذهن خود بیرون نراندند و این دیو بدنهاد به شکل دیگری همچنان به فرمانروایی خود ادامه داد. الان نیز که در قرن بیست و یکم هستیم عده ای همچنان

به مذهب اجازه می دهند که در تمام عرصه زندگی ایشان جولان بزند و طوق اسارت را برگردنشان بنهد. آنگنان مذهب بر آنها سلطه دارد که نمی توانند باور کنند، که این مذهب روزی به دست خود آنها برای ترس از مردگان این همه بند به دست و پای آنها بسته است. آنها هرگز نمی توانند بپذیرند که مذهب از نیاز و ترس ریشه گرفته است. شکل و صورت قوانین مذهبی از گذشته تا کنون بسیار تغییر کرده است. خدا که روزی روح مرده بود، بعد ها جای خود را به آتش داد و بعد به خداهای گوناگونی مثل ژوپیتر، دیانا، آتنا، زئوس و غیره تغییر یافت و بعد مثل یهوه، روح القدس یا الله نادیدنی شد؛ اما انسان مذهبی تغییر نکرد. او هنوز هم مثل انسان سه هزار سال پیش می اندیشد. انگار که

زمان برای او ایستاده است. اکنون خدا برای او روح مرده یا آتش نیست. خدایش تغییر کرده است، اما هنوز در هراس است که مبدا کردار او الله یا روح القدس یا یهوه را خشمگین کند و او را به عذاب همیشگی گرفتار کند. برای همین از نوزادی تا مرگ، باز هم مذهب دست از سرش بر نمی دارد و می خواهد به جای خرد او برایش تصمیم بگیرد. یک انسان مذهبی را اگر با ماشین زمان به عقب برگردانی و به چهار هزار سال پیش ببری، هرگز احساس ناراحتی نمی کند. جوهر

اندیشه یک دیندار هیچ سختی با پویایی ندارد. در هزاران سال پیش پدر خانواده مسئول بود برای خدایان قربانی کند، اکنون هم مراسم قربانی برای الله در مراسم حج وجود دارد.

زن و شرق

پشت چادر - نگاهی به درون بایگانی اسلام
اسلاوی ژیرک

کودک جسم درمقابل کودک روح
هم یهود و هم اسلام کنش بنیانگذاری‌شان را واپس می زنند - اما چگونه؟ همان‌طور که داستان ابراهیم و دو پسرش، که او از زن مختلف دارد، نشان می‌دهد هم در دین یهود هم در دین اسلام پدر تنها ممکن است از طریق میانجیگری یک زن دیگر پدر شود و وظیفه پدرانه را به عهده بگیرد. نظریه فروید حاکی از این است که واپس‌زدن در دین یهود درباره این واقعیت است که ابراهیم یک خارجی (یک مصری) بود و نه یهودی. او پیکره بنیانگذار پدرسالار است، کسی است که آورنده وحی است و پیمان با خدا می‌بندد و باید از بیرون بیاید. در اسلام واپس‌زدن مربوط به یک زن است: هاجر، برده زن مصری که به ابراهیم نخستین پسرش را هدیه می‌کند. درحالی که ابراهیم و اسماعیل (بنا به اسطوره، نیای همه اعراب) در قرآن بارها ذکر می‌شوند، هاجر هیچ‌وقت به چشم نمی‌آید و به‌این‌وسيله از تاریخ رسمی حذف شده است. اما، هاجر، به‌عنوان محذوف، همچنان دامنگیر اسلام است، و ردپایش در آئین‌های مذهبی زنده باقی هستند، از جمله در تکلیف زائران مکه که شش‌بار فاصله میان هر دو تپه صفا و مروا را دور می‌زنند، یک نوع تکرار/صحنه‌سازی روان‌نژند جست‌وجوی ناامیدانه هاجر برای یافتن آب برای پسرش در صحرا. در متن ذیل از سفر پیدایش، موضوع بر سر داستان دو پسر ابراهیم، این بددناف تعیین‌کننده میان دین یهود و دین اسلام، است. نخست تولد اسماعیل شرح داده می‌شود: «اما سارای زن ابراهیم، بچه‌دار نمی‌شد؛ پس او کنیز مصری خود هاجر را به ابراهیم داد و گفت: " خداوند به من فرزندی نداده است، پس تو با این کنیز همبستر شود تا برای من فرزندی به دنیا آورد." ابراهیم با پیشنهاد سارای موافقت نمود. (این جریان ده سال پس از ورود ابراهیم به کنعان اتفاق افتاد.) ابراهیم با هاجر همبستر شد و او آبستن گردید. هاجر وقتی دریافت که حامله است، مغرور شد و از آن پس، بانویش سارای را تحقیر می‌کرد. سارای به ابراهیم گفت: «تقصیر توست که این کنیز مرا حقیر می‌شمارد. خودم او را به تو داده‌ام، ولی از آن لحظه ای که فهمید آبستن است، مرا تحقیر می‌کند. خداوند خودش حق مرا از تو بگیرد.» ابراهیم جواب داد: «او کنیز توست، هرطور که صلاح می‌دانی با او رفتار کن.» پس سارای بنای بدرفتاری با هاجر را گذاشت و او از خانه فرار کرد. در بیابان، فرشته خداوند هاجر را نزدیک چشمه‌ای که سر راه «شور» است، یسافت. فرشته خداوند پرسید: «ای هاجر، کنیز سارای، از کجا آمده‌ای و به کجا می‌روی؟» گفت: «من از خانه بانویم گریخته‌ام. فرشته خداوند فرمود: «نزد بانوی خود برگرد و مطیع او باش. من نسل تو را بی‌شمار می‌گردانم. اینک تو حامله هستی، و پسری خواهی زایید. نام او را اسماعیل (یعنی) خدا می‌شوند» (بگذار، چون خداوند آه و ناله تو را شنیده است. پسر تو وحشی خواهد بود و با برادران خود سرسازگاری نخواهد داشت. او بر ضد همه و همه بر ضد او خواهند بود.» هاجر با خود گفت: «آیا براستی خدا را دیدم و زنده ماندم؟ پس خداوند را که با او سخن گفته بود» «آنت ایل رئی» (یعنی) تو خدایی هستی که می‌بینی» (نامید. به‌همین‌جهت چاهی که بین قاش و بارد است «بترلخی رئی» (یعنی) «چاه خدای زنده‌ای که مرا می‌بیند») نامیده شد. هاجر برای ابراهیم پسری زایید و ابراهیم او را اسماعیل نامید. ... (سفر پیدایش 16، 1-15) پس از تولد معجزه‌آسای اسحاق، که به نظر می‌رسد این‌که نطفه اش

بدون آمیزش جنسی بسته شد، اشاره به تولد مسیح در آینده دارد، (خدا « بر سارا نازل شد «و او آبستن شد)، ابراهیم وقتی کودک به سنی رسیده بود که از شیر مادر گرفته شد جشن بزرگی گرفت: «یک روز ساره متوجه شد که اسماعیل، پسر هاجر مصری، اسحاق را اذیت می‌کند. پس به ابراهیم گفت: «این کنیز و پسرش را از خانه بیرون کن، زیرا اسماعیل با پسر من اسحاق وارث تو نخواهد بود.» (این موضوع ابراهیم را بسیار رنجاند، چون اسماعیل نیز پسر او بود. اما خدا به ابراهیم فرمود: «درباره پسر و کنیزت آزرده خاطر مباش. آنچه ساره گفته است انجام بده، زیرا توسط اسحاق است که تو صاحب‌نسلی می‌شوی که وعده‌اش را به تو داده‌ام. از پسر آن کنیز هم قومی به وجود خواهم آورد، چون او نیز پسر توست.» (پس ابراهیم صبح زود برخاست و نان و مشکی پُر از آب برداشت و بر دوش هاجر گذاشت، و او را با پسر روانه ساخت. هاجر به بیابان بترشیع رفت و در آنجا سرگردان شد. وقتی آب مشک تمام شد، هاجر پسرش را زیر بوته‌ها گذاشت و خود حدود صد متر دورتر از او نشست و با خود گفت: «نمی‌خواهم ناظر مرگ فرزندم باشم.» «و زارزار بگریست. آن‌گاه خداوند به ناله‌های پسر توجه نمود و فرشته خدا از آسمان هاجر را ندا داده، گفت: «ای هاجر، چه شده است؟ نترس! زیرا خدا ناله‌های پسر را شنیده است. برو و او را بردار و در آغوش بگیر. من قوم بزرگی از او به وجود خواهم آورد.» سپس خدا چشمان هاجر را گشود و او چاه آبی در مقابل خود دید. پس به‌طرف چه رفته، مشک را پُر از آب کرد و به پسرش نوشانید. (سفر پیدایش 21، 9-2)

در نامه به غلاطیان، پولس تفسیر مسیحی از ابراهیم، سارا و هاجر را تقریر می‌کند: «ای فرزندان من، شما که فکر می‌کنید با اجرای احکام شریعت یهود می‌توان نجات یافت، چرا نمی‌خواهید درک کنید معنی واقعی شریعت و مذهب یهود چیست؟ زیرا درباره ابراهیم می‌خوانیم که او دو پسر داشت، یکی از کنیز خود و دیگری از زن آزاد. پس کنیز به‌طور عادی متولد شد، اما پسر زن آزاد، بنابر وعده مخصوص خدا تولد یافت. این رویداد تاریخی، بیانگر دو روش است که از طریق آن‌ها خدا انسان را مورد عنایت قرار می‌دهد. یکی از این دو روش، اعطاء احکام و شریعت است به موسی در کوه سینا. باید توجه داشت که اعراب، کوه سینا را «کوه هاجر» می‌نامند. در تشبیهی که آوردیم، کنیز ابراهیم یعنی هاجر را مظهر شهر اورشلیم قرار دادیم؛ این شهر همچون مادر یهودیان، و کانون روشی است که طبق آن فقط از طریق اجرای احکام شریعت می‌توان نجات یافت؛ و یهودیان که می‌کوشند از این روش پیروی کنند، همچون فرزندان این کنیز می‌باشند. اما مادر ما و وطن ما، اروشلیم آسمانی است که کنیز و بنده شریعت نیست. از اینروست که «اشعیای» نبی از جانب خداوند فرمود: «شادباش ای زن نازا که هرگز نزاییده‌ای! فریاد شادی برآور، ای تو که هرگز درد زایمان را نچشیده‌ای! زیرا من به تو فرزندی خواهم بخشید، که تعدادشان بیشتر از شمار فرزندان زن شوهردار خواهد بود!» «ای برادران عزیز، من و شما مانند «اسحاق»، فرزندان هستیم که بنابر وعده خدا متولد شده‌ایم. او همچنان که اسحاق، پسر وعده، از دست «اسماعیل»، پسر کنیز، آزار می‌دید، ما نیز که از روح‌القدس از نو تولد یافته‌ایم، از دست آنانی که می‌خواهند شریعت یهود را بر ما تحمیل کنند، آزار می‌بینیم. اما در کتاب آسمانی می‌خوانیم که خدا به ابراهیم فرمود که کنیز و پسرش را از خانه بیرون کند، زیرا پسر کنیز نمی‌تواند مانند پسر زن آزاد، از دارایی ابراهیم ارث ببرد. خلاصه، ای برادران عزیز، ما فرزندان کنیز نیستیم که غلام شریعت باشیم، بلکه فرزندان آزاد هستیم که به‌وسيله ایمان خود، مورد پسند خدا قرار گرفته ایم.» (غلاطیان 4، 21-31) پولس این‌جا یک تناقض آشکار هندسی را صحنه‌سازی می‌کند: اسحاق درمقابل اسماعیل همخوان است با پدر نمادین (نام پدر) در

که گزینش مستقیم باروری ناگزیر به آنجا راه می‌برد که تیر ما به خطا رود. ممکن نیست مستقیم «معنای حقیقی» را انتخاب کرد، بلکه باید نخست معنای «غلط» (ادرا کردن) را انتخاب کرد. اهمیت حقیقی نظر بازانه تنها از طریق خواندن دوباره، به‌مثابه تاثیر درازمدت (یا محصول فرعی) خوانش «غلط» (اول بوجود می‌آید... و ما می‌توان اضافه کنیم: سارا نخست پس از این‌که هاجر فرزندش را به دنیا می‌آورد می‌تواند صاحب فرزند شود.

زن صاحب دانایی از حقیقت است
 اختگی، این‌جا، به‌طور دقیق در چیست؟ هاجر قبل از این‌که وارد صحنه شود، سارا، زن فالوسی-پدرسالار، نازا می‌ماند؛ پس تناقض به‌سادگی تناقض میان سارا نیست، که به‌طور کامل در انقیاد نظم پدرسالار-فالوسی است، و هاجر، که مستقل و تحول‌طلب است، بلکه این تناقض سرشتی سارا، سرشتی هر دو جنبه‌اش، (تکبر فالوسی، اجرای وظایف مادری)، است. این خود سارا است که بسیار قدرتمند و مستبد است و می‌باید توسط هاجر تحقیر شود تا صاحب فرزند شود، و به این شیوه، وارد نظم تبارشناختی پدرسالار شود. اختگی وی از طریق عوض کردن نام وی از سارا به سارا بیان می‌شود. اما حالا تنها سارا اخته می‌شود یا ابراهیم هم؟ البته او قادر است با هاجر از راه مستقیم و بیولوژیک بچه‌دار شود، اما این کودک خارج از تبارشناسی واقعی دودمان نمادین قرار دارد. این تنها از طریق دخالت بیرونی خدا ممکن می‌شود که «بر سارا نازل می‌شود»، و درست همین فاصله میان پدربودن نمادین و بیولوژیکی، اختگی است.

انتخاب هاجر، در اسلام، یعنی انتخاب نگاه زنی مستقل به خدا، به‌جای انتخاب سارا، زن خانه‌دار فرمانبردار، اولین اشاره به انگاره نادرست مرسوم از اسلام به‌عنوان تک‌خدائی فوق‌العاده مردانه است: به‌عنوان جمعیتی از برادران، که زنان از آن حذف شده‌اند، که افزون‌بر این باید حجاب داشته باشند، چون «به نمایش گذاشتن «خود به چنین مفهومی افراط است و مردان را آشفته و گیج می‌کند و حواس آن‌ها را از عبادت خدا پرت می‌کند. به یاد بیاورید ممنوعیت خنده‌دار پوشیدن کفش‌های پاشنه‌آهنی برای زنان را توسط طالبان، توگوئی تلق و تعلق پاشنه‌ها مردان را وقتی زنان سراپا پوشیده هم هستند تحریک می‌کند. رشته‌درازی از علائم در تضاد با این پندار مرسوم هستند. نخست، این نیاز، که زنان بجاست حجاب داشته باشند متضمن جهان فوق‌العاده جنسی‌شده‌ای است که در آن رویارویی با یک زن خود تحریک است، تحریکی که هیچ مردی توان برتابیدن آن را ندارد. بنابراین واپس زدن باید این قدر قوی باشد، چون این چه جامعه‌ای است که در آن تلق و تعلق پاشنه‌های فلزی، مردان را از فرط شهوت از خودبی‌خود می‌کند؟ چند سال پیش روزنامه‌ای خبر داد که یک زن و مرد جوان، که با یکدیگر خویشاوند نبودند، چند ساعتی در یک کابین گوندولا - [قایقی معروف به قایق ونیزی. م.] - زندانی بودند چون موتور آن خراب شده بود. هرچند در این میان هیچ اتفاقی نیفتاده بود، زن پس از این حادثه خودش را کشت: این تصور که چند ساعت با مردی بیگانه تنها بود این اندیشه را که «هیچ اتفاقی نیفتاده است»، غیرقابل تصور می‌نماید... به‌همین خاطر چه جای تعجب است، وقتی فروید در حین تفسیر خواب معروف «سیگنورلی» در آسیب‌شناختی روانی زندگی روزمره گزارش می‌دهد که مسلمانی پیر از بوسنی-هرزگوین بوده است که به او راز «حکمت» سکس را به‌مثابه تنها چیزی که زندگی را شایسته زندگی می‌کند، گشوده است: «آقا، همان‌طور که می‌دانی، وقتی این دیگر ممکن نیست، آن وقت زندگی هیچ ارزشی ندارد.»

دوما، پیشینه تاریخی اسلام است که در آن از هاجر، مادر نخستین همه اعراب، در قرآن به‌هیچ‌وجه ذکر می‌شود، همان‌طور که از خود داستان محمد [(ص)] با خدیجه (اولین زن محمد

مقابل پدر بیولوژیک (نژادی)، «نیروی تبار نام و روح درمقابل نیروی تبار انتقال جوهری زندگی»، کودک زن آزاد درمقابل کودک زن برده، کودک روح درمقابل کودک جسم. منتها، این خوانش، باید حکایت انجیلی را (دست‌کم) در سه نکته عمده ساده‌تر کند: اولاً، دلنگرانی آشکار خدا برای هاجر و اسماعیل، مداخله او برای نجات جان اسماعیل. دوما، خصلت‌نمائی فوق‌العاده از هاجر، نه تنها به‌منزله زنی نفسانی از گوشت و خون، به‌منزله برده زنی بی‌ارزش، بلکه هم‌چنین به‌منزله آن زنی که خدا را رویت می‌کند» (آن‌گاه او نام نهاد خدائی را که خطاب به او سخن گفته بود: «ایل رئی») «خدایی که مرا می‌بینی.» («چون هاجر گفت: آیا من این‌جا به کسی نمی‌نگرم که مرا می‌نگرد؟») («هاجر به‌عنوان زن محذوف دوم، زنی که بیرون از تبارشناسی نمادین واقع است، نه تنها نماد باروری هایدنی (مصری) زندگی است، بلکه نماد دسترسی مستقیم به خدا هم هست؛ هاجر مستقیم به خدا چشم می‌دوزد، که خود می، این چیزی است که حتا موسی هم از آن بی‌بهره بود، و خدا می‌باید در نظر او چون خاروت‌های شعله‌ور نمایان شود. بنابراین، هاجر نوید دسترسی صوفیانه/زنانه به خدا است (که بعدها در تصوف رشد داده شد).

سوما، این واقعیت (که تنها واقعیت روایی نیست) که، انتخاب (میان جسم و جان) همیشه نمی‌تواند به‌صورت مستقیم، به‌منزله انتخاب میان دو گزینه هم‌زمان، روی دهد. برای این‌که سارا بتواند صاحب یک پسر شود، هاجر باید نخست پسر خود را به دنیا بیاورد. این به معنای ضرورت داشتن یک جانشین، یک تکرار، است، توگویی ما برای انتخاب روح نخست ناگزیریم جسم را انتخاب کنیم. فقط پسر دوم می‌تواند پسر حقیقی روح باشد. این ضرورت، در قطع نسل نمادین مطرح است: «قطع نسل» به این معناست، که صراط مستقیمی به حقیقت وجود ندارد. یا، همان‌طور که لاکان صورت‌بندی کرد: راه به سوی روح فقط از طریق جسم می‌گذرد. به خاطر بیاورید تحلیل هگل را از آموزه مجمله که او با آن فصل «خرد مشاهده‌گر» در پدیدارشناسی جان را می‌بندد. هگل، این‌جا، دقیقاً به فالوس، به ارگان باروری پدری متافر باز می‌گردد تا بر روی تناقض دو خوانش ممکن از جمله «روح استخوان است» تاکید کند (خوانش عوامانه ماتریالیستی- «تقلیل‌گرایانه» - «شکل مجمله ما درواقع و مستقیم خصایل روح یک انسان را تعیین می‌کند - و خوانش نظر بازانه، که برطبق آن روح آن قدر قوی هست که هویت‌اش را به ماده به‌کلی لخت حقه کند و آن را رفع کند؛ این به این معناست، که حتا ماده به‌کلی لخت از قدرت میانجیگری روح گریزی ندارد.) خوانش ماتریالیستی عوامانه مانند نگرشی است که در فالوس فقط و فقط ارگان ادراک‌کردن را می‌بیند، حال آن‌که خوانش نظر بازانه در این هم کارکرد به‌طور عمده والاتر باروری را قادر است تشخیص دهد (این دقیقاً به این معناست: «آبستنی» (conception) «به‌منزله پیشدستی بیولوژیک مفهوم‌سازی یا به عبارتی به‌منزله پیشدستی بیولوژیکی مقلوبه): «ژرفانی را که روح از درون، اما تنها تا درون آگاهی پندارگرش، سوق می‌دهد و در آن متوقف می‌سازد، و نادانی این آگاهی که آن چه می‌گوید چیست، همان اتصال اوج و حسیض است که طبیعت بواسطه جاندار در اتصال عالی‌ترین ارگان تحقش، ارگان تولیدمثل، و ارگان احلیل، به شکل بدوی ابراز می‌کند. حکم نامتناهی به‌مثابه حکم متناهی کمال زندگی خود دریا بنده بود؛ اما آگاهی مانده در پنداشت همان به منزله احلیل است.»

خواندن دقیق این بخش آشکار می‌کند که هگل منظورش این نیست ایستار نظرورزانه مناسب، برخلاف آگاهی تجربی عوامانه، که تنها ادراک‌کردن را می‌بیند، رای دادن به باروری است. پارادوکس این‌جاست

عمرش را به عنوان فرد سادملوح دهاتی بگذرانند، و مرگ را بر آبروریزی ترجیح داد، تصمیم گرفت خود را از بالای صخره ای به پائین پرت کند. اما ویزیون تکرار می‌شود، و او ندائی را با گوش جان شنید که از بالا به سوی او نازل شد: «ای محمد! تو رسول خدائی، و من جبرئیل هستم. «اما این ندا به خودی خود مایه اطمینان و اعتماد وی نشد، طوری که او آهسته به خانه‌اش بازگشت و با ناامیدی کامل از خدیجه، اولین زن خود (و نخستین کسی که به او ایمان آورد) خواهش کرد: «پتو بنداز رویم، پتو بنداز رویم. «خدیجه پتویی بر روی وی انداخت، و بعد محمد [ص] [اتفاقی را که افتاده بود برایش تعریف کرد: «زندگی من در خطر است. «خدیجه با وظیفه‌شناسی تمام به او تسلی داد.»

وقتی شک محمد [ص] [در حین ویزیون‌های بعدی که در آن‌ها جبرئیل در برابر او ظاهر شد، کاهش نیافت، خدیجه از او خواهش کرد به او بگوید کی میهمان‌اش دوباره می‌آید تا او بتواند پی ببرد آیا واقعا جبرئیل است یا روح خبیث معمولی است. دفعه دیگر پیامبر به همین خاطر به خدیجه گفت: «این جبرئیل است که الان به سوی من آمده است. «بلندشو، و در سمت چپ بغل من بشین. «محمد [ص] همان کاری را کرد که به او گفته شد، و خدیجه از او سؤال کرد: «او را می‌توانی ببینی؟. «بله. «پس برگرد، و در سمت راست بغل من بشین. «محمد [ص] بارها این کار را تکرار کرد، و خدیجه از او دوباره پرسید: «او را می‌توانی ببینی؟. «او پس از این که چندبار این را تأیید می‌کند خدیجه در آخر از او می‌طلبد در دامن او بنشیند، و از او سؤال کرد، پس از این که حجاب‌اش را درآورده و بر زمین نهاده بود دوباره: «می‌توانی او را ببینی؟ «و او پاسخ داد: «نه. «آنوقت خدیجه او را تسلی داد: «خوشحال شو، و راحت باش. یک فرشته است و نه یک شیطان. «حدیث دیگری از همین ماجرا وجود دارد که برطبق آن خدیجه نه تنها پوشش خود را برمی‌دارد، بلکه از محمد [ص] می‌خواهد «به زیر لباس وی برود (یعنی به او نخل کند)، که در جواب جبرئیل دور می‌شود و خدیجه به فرستاده خدا می‌گوید: «این واقعا یک فرشته است و نه شیطان. «(اساس این ماجرا این است که یک روح شهوت‌ران در لحظه لقاح زوج خوشحال می‌شود، درحالی که یک فرشته با آرامی آن جا را ترک می‌گفته است. فقط پس از این که خدیجه به محمد [ص] [در اثبات صحت دیدارش با جبرئیل یاری رسانده بود، او از شک و تردیدش آزاد شده بود و توانست به عنوان رسول خدا دست به ترویج رسالت خود بزند. محمد [ص] [و وحی‌هایی را که به او داده شد بنابراین نخست به عنوان نماد توهمات شاعرانه تجربه کرد و واکنش مستقیم او به آن این بود: «هیچ یک از مخلوقات خدا نزد من منفورتر از شاعر در جلسه یا مجنون نیست... «شخصی که او را هم از این عدم قطعیت تحمل‌ناپذیر و هم از نقش سادملوح دهاتی نجات داد و نخستین کسی که به پیام او ایمان آورد، یعنی اولین مسلمان، خدیجه بود: یک زن. در همین صحنه بالا خدیجه «دیگری بزرگ» لاکانی است، ضامن حقیقت گزاره سوژه است. و محمد [ص] [تنها در هیات این حمایت توسط کسی، که به او ایمان دارد، می‌تواند به پیام خود باور کند و به این ترتیب در مقابل مومنان به عنوان پیام‌آور حقیقت عمل کند. ایمان هیچ‌وقت مستقیم نیست: من برای این که بتوانم ایمان بیاورم، باید دیگری در من باور کند، و آن چه من به آن ایمان دارم این باور آن دیگری در من است. فکر کنید به قهرمانان، رهبران مردد یا به پیکره اقتدار دیگری که خود مردد است، اما رسالت‌اش مع‌الوصف تحقق می‌گیرد، چون دیگران (مردان‌اش) به او اعتقاد دارند و او نمی‌تواند تحمل کند آن‌ها را لسلرد کند. آیا فشار اخلاقی قوی‌تری از این وجود دارد که ما حس می‌کنیم، وقتی کودک پاکی در چشمان ما نگاه کند و بگوید: «اما من به شما اعتقاد

[ص] [به عنوان زنی که به او امکان داد میان حقیقت و دروغ، میان پیام‌های جبرئیل و شیاطین، فرق بگذارد. مواردی هست که در آن‌ها پیام‌های الهی که محمد [ص] [دریافت کرد شباهت بسیار خطرناک با ابداعات محضی پیدا می‌کنند که در خدمت منافع شخص او بودند؛ معروف‌ترین آن‌ها ازدواج او با زینب، زن پسر ناتنی اش زید، است. پس از این که محمد [ص] [زینب را نیمه‌عریان دیده بود، او شور و شوق آتشینی نسبت به او پیدا کرد؛ وقتی زیاد به این مساله پی برد از سر وظیفه زینب را از خود راند (یعنی از او طلاق گرفت)، طوری که پدربناتنی‌اش توانست دست به کار شود و با زینب ازدواج کند. بدبختانه چنین پیوندی بر طبق قانون اعراب در واقع ممنوع بود، اما جای تعجب نیست که برای محمد [ص] [در عرض مدت کوتاهی وحی آمد که الله پیامبر را از این قانون مستثنا کرده: «و آنگاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو [نیز] به او نعمت داده بودی می‌گفتی همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار و آنچه را که خدا آشکار کننده آن بود در دل خود نماند می‌کردی و از مردم می‌ترسیدی با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی پس چون زید از آن [زن] کام برگرفت [و او را ترک گفت] وی را به نکاح تو در آوریم تا [در آینده] در مورد ازدواج مومنان با زنان پسرخواندگانشان چون آنان را طلاق گفتند گناهی نباشد و فرمان خدا صورت اجرا پذیرد «37» بر پیامبر در آنچه خدا برای او فرض گردانیده گناهی نیست [این] سنت خداست که از دیرباز در میان گذشتگان [معمول] بوده و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر [و متناسب با توانایی] است «38» همان کسانی که پیام‌های خدا را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند و خدا برای حسابرسی کفایت می‌کند «39» محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی داناست «40» ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را یاد کنید یادی بسیار «49» «41» ای پیامبر ما برای تو آن همسرانی را که مهرشان را داده‌ای حلال کردیم و [کنیزانی] را که خدا از غنیمت جنگی در اختیار تو قرار داده و دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران دایی تو و دختران خاله‌هایت که با تو مهاجرت کرده‌اند و زن مومنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد [این ازدواج از روی بخشش] ویژه توست نه دیگر مومنان ما نیک می‌دانیم که در مورد زنان و کنیزانشان چه بر آنان مقرر کرده‌ایم تا برای تو مشکلی پیش نیاید و خدا همواره آمرزنده مهربان است «50» نوبت هر کدام از آن زنها را که می‌خواهی به تاخیر انداز و هر کدام را که می‌خواهی پیش خود جای ده و بر تو باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده‌ای [دوباره] طلب کنی این نزدیکتر است برای اینکه چشمانشان روشن گردد و دل‌تنگ نشوند و همگی‌شان به آنچه به آنان داده‌ای خشنود گردند و آنچه در دل‌های شماست خدا می‌داند و خدا همواره دانای بردبار است «51» از این پس دیگر [گرفتن] زنان و نیز اینکه به جای آنان زنان دیگری بر تو حلال نیست هر چند زیبایی آنها برای تو مورد پسند افتد به استثنای کنیزان و خدا همواره بر هر چیزی مراقب است. «52» (قران سوره 33: آیه 52-37). محمد [ص] [این جا حتا شبیه به نیای پدری است، فیگوری از پدر که اجازه دارد همه زنان خانواده بزرگ اش را تصاحب کند. اما یک حجت متقن برای اساس صداقت محمد [ص] [این است که او خود نخستین کسی بود که خصلت الهی ویزیون اش را به شکل رادیکالی به زیر سؤال کشید و آن را به عنوان نشانه‌های هذیان جنون یا موارد استثنائی مجنون بودن ارواح خبیث رد کرد. نخستین وحی زمانی به او داده شد، که او هنگام ماه رمضان از مکه بازگشته بود: او جبرئیل را دید که از او می‌طلبد: «هر چه می‌گویم تکرار کن! «محمد [ص] [فکر کرد دیوانه شده است، و از آن‌جا که نمی‌خواست بقیه

دارم. چند سال پیش برخی فمینیست‌ها (از جمله ماری آن دوان) از لاکان ایراد گرفتند و اشتیاق مردانه را ترجیح می‌دهد. باین حساب، تنها مردان می‌توانند به چیزی به‌طور کامل مستقیم اشتیاق نشان دهند، درحالی‌که زنان تنها به اشتیاق اشتیاق نشان می‌دهند، این را هم فقط به شیوه هیستریک به‌عنوان اشتیاق می‌توانند تقلید کنند. در رابطه با اعتقاد، بجاست موضوع را درست برعکس کرد: زنان اعتقاد دارند، درحالی‌که مردان به کسانی اعتقاد دارند که به آن‌ها اعتقاد دارند. این‌جا موضوع بر سر ابژه «آ» «است: دیگری، که «به من اعتقاد دارد» در من چیزی را می‌بیند که بیشتر از خود من است؛ چیزی که من هنوز بر آن آگاه نیستم، ابژه «آ» «در من. بنا به نظر لاکان زن برای مردان خود را به ابژه «آ» «تقلیل می‌دهد. اما چه اتفاقی می‌افتد اگر این درست برعکس است؟ چه می‌شود، وقتی یک مرد به ابژه اشتیاقش شوروشوق دارد، بدون این‌که بر علت این اشتیاق آگاه باشد، درحالی‌که یک زن مستقیم‌تر حواس خود را بر روی علل (ابژه) اشتیاقش متمرکز می‌کند؟ بجاست برای این مشخصه وزنه کاملی قائل شویم. زن صاحب دانائی از حقیقت است که خود بر دانش پیامبر متقدم است. تصویر از طریق شکل دقیق دخالت خدیجه پیچیده‌تر می‌شود، شیوه و طریقی که او موفق می‌شود میان حقیقت و دروغ، میان وحی الاهی و مجنون بودن شیطانی، مرز بکشد، یعنی وقتی او خود، بدن بی‌حجاب‌اش را، به‌عنوان تجسم ناحقیقت، به‌عنوان وسوسه‌ی فرشته حقیقی، وارد بازی کرد (در بازی دخالت داد). زن: دروغی که خود را در بهترین حالت به‌عنوان دروغ تجسید یافته می‌شناسد. برخلاف اندیشه اسپینوزا، که حقیقت قائم به ذات است و نمایه دروغ، این‌جا دروغ قائم به ذات است و

چسبیده اند تا شکل ساده از عنصر کربن، اکسیژن و آهن تبدیل بعدی یعنی هلیوم که هسته اش از دو پروتون و دو نوترون ساخته شده راتشکیل دهند. اما هیچ عنصر از آن بعضی از ستارگان به شکل سنگینی از جمله کربن یا اکسیژن در جهان اولیه نمیتوانست شکل گیرد. مشکل میتوان تصور کرد که سیستم زنده ای فقط از هلیوم و هیدروژن ساخته شده باشد. بهر حال جهان اولیه به اندازه ای برای اتمها داغ بود که نمیتوانستند بهم متصل شده و به صورت مولکول درآیند. جهان همچنان گسترش یافته و سرد شد. اما بخشهایی از آن بطور مختصری از مناطق دیگر متراکم تر بود. کشش جاذبه ای ماده اضافی در این مناطق از گسترش آنها می‌کاست و سرانجام آن را متوقف میکرد. در عوض آنها در خود فروریخته و کهکشانها و ستاره ها را تشکیل دادند که حدود ۲ میلیارد سال بعد از انفجار بزرگ آغاز شد. بعضی از ستارگان اولیه بسیار سنگینتر از خورشید ما بودند. و از خورشید ما داغ تر بطوریکه هیدروژن و هلیوم اولیه خود را سوزانده تا اینکه

عناصر به عناصر سنگینتری مثل کربن، اکسیژن و آهن تبدیل شدند. اینها ممکن است فقط چند میلیون سال طول کشیده باشد. پس از آن بعضی از ستارگان به شکل سوپرنواها [۶] منفجر شده و عناصر سنگینتر را به درون فضا پرتاب کردند که همان ماده خام نسل بعدی ستارگان را تشکیل دادند. ستارگان دیگر آنقدر از ما دوراند، که اگر سیاراتی داشته باشند که بدورشان بچرخند، ما نمیتوانیم آنها را ببینیم. اما موجهای رادیویی متناوب معمولی بعضی از ستارگانی که پولسار [۷] نامیده میشوند دائما قطع و وصل میشوند. ما یک تغییر جزئی در اندازه تناوب موجها مشاهده میکنیم و این بدین معناست که سیاره هائی به اندازه کره زمین ما وجود دارند که بدور آنها (پولسارها) می‌چرخند. احتمال وجود حیات در این سیاره ها که بدور پولسارها میچرخند بعید بنظر میرسد زیرا که تمام موجودات زنده در انفجارهای سوپرنواها که منجر به پیدایش پولسارها گشته گشته میشوند. اما این حال که تعدادی پولسار مشاهده شده

که گفته میشود که سیاراتی در دستگاه ترکیب کننده سخنان من بدورشان میچرخند، پس ممکن است که کسرمعقولی از صدها ملکول - زیست شناسان طراحی کرده است. یک آندین از یک دارای سیاراتی باشند. از اینرو زنجیره همواره به یک تیمین از شرایط سیاره ای لازم برای تشکیل همین طریق یک گوآنین به یک حیات از نوعی که ما داریم احتمالا از ۴ میلیارد سال بعد از انفجار بزرگ وجود داشته است. منظومه شمسی ما در حدود ۴ و نیم میلیارد سال پیش، در حدود ۱۰ میلیارد سال بعد از انفجار بزرگ از گازهای تولید شده ممزوج از بقایای ستارگان پیشین شکل گرفته است. کره زمین اساسا از عناصر سنگینتر از جمله کربن و اکسیژن شکل گرفت. بطوریکه بعضی از این اتمها بعدا به شکل ملکولهای دی ان ای ترکیب یافتند. دی ان ای دارای شکل مارپیچ های دوگانه ای معروفی است که توسط کریک و واتسن [۹] در کلبه ای در محل موزه جدید در کمبریج کشف شد. جفت اسیدهای هسته ای این دو زنجیره مارپیچی را به هم متصل میکنند. چهار نوع اسید هسته ای عبارتند از آندین، سائیتوسین، گوآنین و تیمین [۱۰]. البته من نگرانم که تلفظ این نامها

ادامه دارد

حیات در جهان استیفن هاوکینگ

مترجم: زهره شیشه



در این گفتگو می‌خواهم کمی درباره تکامل حیات در جهان و بویژه به تکامل حیات هوشمند بپردازم. من مجبورم که نژاد انسان را بحساب بیاورم هر چند که غالب عملکرد بشر در طول تاریخ نه تنها بسیار ابلهانه بوده بلکه کمکی به بقا هم‌نوع خود نیز محسوب نمی‌شود. دو سئوالی را که من به بحث آنها خواهم پرداخت از این‌قرارند: احتمال وجود حیات در نقاط دیگر جهان به چه اندازه است؟ و دیگر اینکه پیشرفت حیات در آینده به چه صورتی خواهد بود؟ ...

در این گفتگو می‌خواهم کمی درباره تکامل حیات [۲] در جهان و بویژه به تکامل حیات هوشمند [۳] بپردازم. من مجبورم که نژاد انسان را بحساب بیاورم هر چند که غالب عملکرد بشر در طول تاریخ نه تنها بسیار ابلهانه بوده بلکه کمکی به بقا هم‌نوع خود نیز محسوب نمی‌شود. دو سئوالی را که من به بحث آنها خواهم پرداخت از این‌قرارند: احتمال وجود حیات در نقاط دیگر جهان به چه اندازه است؟ و دیگر اینکه پیشرفت حیات در آینده به چه صورتی خواهد بود؟

اینکه اشیا در طول زمان هر چه بیشتر نامنظم و نامتعین میشوند موضوع یک تجربه ساده است. این مشاهده می‌تواند به صورت یک قاعده و قانون ارتقا یابد که قانون دوم ترمودینامیک نامیده

میشود. این قانون می‌گوید که مجموع بی‌نظمی و یا انتروپی در جهان همواره در طول زمان در حال افزایش است. هرچند که این قانون فقط به مجموع بی‌نظمی اشاره دارد. نظم در یک جسم می‌تواند افزایش یابد و بی‌نظمی در محیط اطرافش را به مقدار بیشتری افزایش دهد. این همان چیزی است که در موجود زنده رخ می‌دهد. می‌توان حیات را بعنوان یک سیستم منظم که می‌تواند خودش را در برابر تمایل به بی‌نظمی حفظ کرده و همچنین می‌تواند خود را تکثیر کند تعریف کرد. برای اینکه سیستم بتواند بطور مستقل و منظم باقی بماند باید شکل‌های منظم انرژی مثل غذا، نور خورشید، و یا الکتریسیته را به انرژی نامنظم به صورت گرما تبدیل کند. به این طریق سیستم می‌تواند این ضرورت را برآورده سازد که مجموعه بی‌نظمی را افزایش داده در همان آن که واحد نظم را در درون خود و نسل خود افزایش می‌دهد. یک موجود زنده معمولاً دارای دو عنصر است: مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها که به سیستم می‌گوید که چگونه خود را حفظ و تکثیر نماید، و مکانیزمی که این دستورالعمل‌ها را به اجرا درمی‌آورد. در علم زیست‌شناسی، این دو جزء را ژن‌ها و متابولیسم می‌نامند بدون اینکه این اجزاء لزوماً بیولوژیکی باشند مثلاً یک ویروس کامپیوتری که یک برنامه است که در حافظه کامپیوتر از خودش کپی درست کرده و به کامپیوترهای دیگر سرایت می‌کند. به عبارتی این با تعریف سیستم زنده که من ارائه دادم مطابقت دارد. این ویروس کامپیوتری همانند یک ویروس بیولوژیکی است ولی انحطاط پذیرتر است زیرا که تنها حاوی دستورالعمل‌ها و یا ژن‌هاست ولی از خودش متابولیسمی ندارد. به جای آن، متابولیسم کامپیوتر میزبان را برنامه ریزی می‌کند.

بعضی در این تردید دارند که بتوان ویروسها را به عنوان حیات بحساب آورد چرا که آنها پارازیت هستند و نمیتوانند مستقل از میزبانهای خود وجود داشته باشند. اما بیشتر شکل‌های حیات، از جمله خود ما، پارازیت هستند بدین معنا که تغذیه میکنند و برای بقا خویش وابسته به دیگر شکل‌های حیات اند. من فکر میکنم ویروسهای کامپیوتری را باید بعنوان حیات بحساب آورد. این که ویروس کامپیوتری که تنها شکل حیات است که ما آفریده ایم و در اصل مخرب می‌باشد به گونه‌ای طبیعت انسان را فاش می‌کند. در مورد پیدایش حیات به هیئت خود ما (انسان‌ها) من مجبورم که بعداً به اشکال الکترونیکی حیات برگردم. چیزی را که ما عادتاً از آن بعنوان حیات یاد میکنیم از زنجیره‌ای از اتمهای کربن با تعداد اندکی از اتمهای دیگر مانند نیتروژن یا فسفر ساخته شده است. ممکن است کسی فکر کند که حیات احتمالاً می‌تواند از بنیادهای دیگر شیمیایی مانند سیلیسیم هم وجود داشته باشد، ولی کربن مساعدترین آنهاست، زیرا که دارای غنی‌ترین بافت شیمیایی است. برای اینکه اتمهای کربن با تمام خصوصیات که دارا هستند وجود داشته باشند، نیاز به میزان معین و مناسبی از ثابتهای فیزیکی مثل مقیاس کیوسی دی [۴]، بارالکتریکی، و حتی بعد فضا-زمان است. اگر این ثابتها از ارزشهای بسیار متفاوتی برخوردار بودند، یا هسته کربن نمیتوانست متعادل باشد و یا الکترونها بروی هسته فرو می‌ریخت. در نگاه اول، بنظر میرسد که جهان بطور قابل توجهی میزان نهاده شده باشد. شاید این که جهان بطور ویژه برای تولید انسان طراحی شده سندیت داشته باشد. بهر حال در مورد چنین بحثی باید محتاط بود آنچه بدلیل آنچیزی که به اص انتروپی معروف است. این اصل بر مبنای حقیقت خودآشکار بنا شده است که می‌گوید اگر جهان مناسب پیدایش حیات نمی‌بود، ما هم وجود نداشتیم تا از خود بپرسیم که چرا آن اینگونه میزان و مناسب است. می‌توان اصل انتروپی را در شکل قوی و ضعیف آن بکاربرد. در مورد اصل انتروپیک قوی، فرض میشود که جهانهای متفاوتی وجود دارند؛ هر کدام با مقادیر متفاوتی از ثابتهای فیزیکی. این مقادیر در تعداد اندک به وجود عناصری مانند اتمهای کربن که می‌توانند بعنوان سنگ بنای موجود زنده عمل کنند منجر می‌گردند. از آنجائیکه مادر یکی از این جهان‌ها زندگی میکنیم، نباید متعجب شویم که ثابتهای فیزیکی اینچنین یکنواختند. چرا که اگر نبودند ما اینجا نبودیم. شکل قوی اصل انتروپیک خیلی قابل قبول نیست. چه معنای قابل استفاده‌ای میتوان به وجود جهان‌های دیگر داد؟ و اگر آنها از جهان ما جدا هستند، چگونه چنین چیزی که در آنها اتفاق افتاده می‌توانسته روی جهان ما اثر گذارد. اصل انتروپیک ضعیف شناخته شده را بپذیریم که در آن می‌بایستی مقادیر ثابتهای فیزیکی را همانطور که هستند در نظر بگیریم. اما باید بینیم که چه نتایجی را میتوان از این واقعیت، که حیات در این مرحله از تاریخ جهان در این سیاره (کره زمین) وجود دارد، بدست آورد. لحظه‌ای که جهان در انفجار بزرگ [۵] در ۱۵ میلیارد سال گذشته آغاز شد، کربنی وجود نداشت. حرارت آنقدر بالا بود که ماده نمیتوانست به شکل ذرات که به پروتون و نوترون نامیده میشوند وجود داشته باشد. در ابتدا تعداد پروتون‌ها و نوترون‌ها برابر بود. هر چه جهان گسترش پیدا میکرد، سرد میشد. حدود یک دقیقه پس از انفجار بزرگ، حرارت به حدود ۱ میلیارد درجه سانتیگراد کاهش یافت یعنی صد برابر درجه حرارت خورشید ما. در این درجه حرارت نوترون‌ها به پروتون‌های بیشتری تبدیل شدند. اگر همه اینها اتفاق افتاده باشد، تمامی ماده موجود در جهان در انتها به ساده‌ترین عنصر (شیمیایی) هیدروژن که هسته آن تنها از یک پروتون ساخته شده است، تبدیل یافته است. بهر حال، برخی از نوترون‌ها به پروتون‌ها اصابت کرده و بهم